



و سازه های ناقص هویت ملی



حمزه واعظی

(ناروی)

(بخش یازدهم)

حکومت اسلامی

و مشارکت خواهی اقلیت ها

ابهام در تعریف

پیروزی مجاهدین، لاجرم گروه های جهادی را درآستانه ی تشکیل حکومت قرار داد. قطعا این پیروزی نتیجه ی مشارکت همه ی اقوام، ملیت ها و تمام گروه ها و احزاب سیاسی و مذهبی در مقاومت در برابر ارتش شوروی و درجنگ علیه حکومت نجیب الله بود. ارزش ها و دستاوردهای حاصل شده از این جنگ و مقاومت به همه ی اقوام و گروه ها تعلق داشت. تلخی ها، ویرانی ها و ویرانگری های آن نیز دامن همه را گرفته بود؛ و مهمتر از همه این که تمام گروه ها و اقوام کشور، آرزوی برقراری یک حکومت دلخواه اسلامی، ولی تعریف نشده را در سر داشتند.

ایده ی حکومت اسلامی، گرچه تصویری روشن از مدل حکومتی ارائه نمی داد؛ اما انگیزه و اراده ی قاطع جامعه ی افغانستان را به خود معطوف ساخته بود. تصور و انتظار عامه ی مردم این بود که این نوع حکومت می تواند

مدل حکومتی مجاهدین، تفسیری گنگ از مشارکت گروه ها، اقوام و طوایف کشور ارائه می داد. این تفسیر بدون آن که تعریف و تحدید واقع بینانه ای از حقوق اتباع و شهروندان، عدالت اجتماعی، وظایف و کارکردهای دولت، آزادی و تکلیف مردم، پیچیدگی روابط و ساختار اقوام و ... بیان کند، در صدد تشکیل حکومت ائتلافی برآمده و با بازی های سیاسی و معاملات حزبی و گروهی، استقرار دولتی با مشارکت احزاب هم سو را پی گرفت.

«حقوق اقلیت ها» به عنوان یک محور قانونی و حقوقی و اصل اساسی در رفتار نظام ها مطرح است. تأمین و تعریف این اصل می تواند به تولید فرهنگ ملی و تکثیر اعتماد و مشارکت ملی بیانجامد. در این صورت است که می باید به زندگی مسالمت آمیز اجتماعی و تداوم حکومت مقتدر ملی خوشبین بود. طرح و بسط حقوق اقلیت ها از سوی برخی از احزاب و رهبران سیاسی و قومی هرچند تعریف و تبیین منسجم و نهادینه مندی نداشت؛ اما در بیان خواسته ها و پی جویی های عدالت طلبانه ی ملیت ها و اقوام محروم و دورمانده از قدرت، به خوبی شفاف و روشن بوده است. پیام ساده و اساسی این بیان، مشارکت جویی در ساختار قدرت، رفع تبعیض ها و توزیع امتیازات ملی و هم زیستی برادرانه و برابرانه ی اجتماعی بود.

حافظ دین و کیان اسلامی باشد، سنت ها و آیین های اجتماعی را پاس بدارد و امنیت، رفاه و حقوق انسانی و اجتماعی آنها را تأمین نماید. گروه های سیاسی - جهادی نیز باور داشتند که با ایجاد حکومت اسلامی، حدود اسلامی اجراء، شعائر اسلامی تحکیم و بی قیدی و لا مذهبی ریشه کن خواهد شد. این گروه ها گمان می کردند و می کنند که تنها راه نجات مسلمانان از شر عقب ماندگی ها و نابسامانی ها، اقامه ی حکومت اسلامی است.

اصرار و پا فشاری گروه های اسلامی بر تشکیل حکومت اسلامی، دلیل واقعی دیگری نیز داشت؛ آنها بر این پندار بودند که در حکومت اسلامی، قدرت از آن آنها و حاکمیت و زمام داری شایسته و حق آنان خواهد بود. اما واقعیت این بود که آنها از یک حقیقت بزرگ غفلت کرده بودند. مبنای مفروضه ی این گروه ها از حکومت اسلامی، به دست گرفتن قدرت، حاکمیت و زمام داری توسط رهبران اسلامی و جهادی و مسلمانان انقلابی بود. هیچ یک از گروه ها تصویری شفاف از مدل و ساختار آنچه حکومت اسلامی می خواندند، نداشتند. به همین دلیل بود که گروه های جهادی پس از سقوط دولت نجیب الله از ایجاد یک حکومت مقتدر و مورد قبول، ناتوان ماندند.

حقوق اقلیت ها و دولت سهمیه ای

مبنای مفروضه ی گروه های اسلامی از حکومت اسلامی،

به دست گرفتن قدرت، حاکمیت و زمام داری توسط رهبران اسلامی و جهادی و مسلمانان انقلابی بود.

هیچ یک از گروه ها تصویری شفاف از مدل و ساختار آنچه حکومت اسلامی می خواندند، نداشتند.

زندگی اجتماعی مردم افغانستان بوده که شکل و جهت رفتارهای اجتماعی و گزینه ها و سازمان ها روابط ملی را تعیین کرده و می کند. این عناصر به کمک بافت بوم زیستی، موجب شده که مرزهای مشخصی از رفتارها، فرهنگ ها و آیین ها در میان اقوام مختلف پدیدار گردیده، درون گرایی، قوم مداری و بسته شدن مجاری تعامل و تشابه اجتماعی، به وجه غالب خصوصیت زندگی کتله ها و اقوام ساکن کشور در آید.

بیگانگی و جداگانگی زندگی اجتماعی اقوام، روح قبیله اندیشی و فرهنگ بسته ی قوم محوری را پرورش داده و در مقابل، به گسستگی علایق و سلیق مشترک ملی کمک کرده است. ساختار سنتی، محیط جغرافیایی تقسیم شده و جداگانه، فقر سواد و اقتصاد به عنوان عوامل ذهنی و عینی، کارکردهایی منفی در فرایند تعامل و تعاون اجتماعی داشته است. به همین دلیل است که فاکتورهای تألیف و ترمیم هم اندیشی و هم گونگی اجتماعی در افغانستان کمتر به ظهور رسیده است. بازتاب عینی این واقعیت را در بحران های متوالی مشروعیت و مشارکتی می بینیم. در افغانستان چهار گروه اصلی و عمده ی قومی وجود دارد که به ترتیب جمعیت عبارتند از: پشتون ها، هزاره ها، تاجیک ها و ازبک ها. علاوه بر این ها، گروه های کوچک تر قومی فراوانی نظیر ترکمن ها، ایماق ها، قزلباش ها، عرب ها و... در گوشه و کنار این کشور وجود دارند.

هر کدام از این اقوام در بخش های معینی از سرزمین افغانستان زندگی می کنند و در قلمرو های جغرافیایی و محیط های ویژه و مرز بندی شده ای مسکن دارند. پشتون ها عمدتاً در جنوب، جنوب شرقی افغانستان یعنی در ولایت های قندهار، پکتیا، پکتیکا، کنر، ننگرهار و... ساکنند.

هزاره ها عمدتاً در مرکز افغانستان در پنج ولایت: ارزگان، غزنی، غور، میدان و بامیان، سکونت دارند. تاجیک ها عمدتاً در ولایت های شمالی یعنی بدخشان، تخار پروان و کاپیسا زندگی می کنند. ازبک ها در فاریاب،

فرایند ملموس اجتماعی، انگیزه و علاقه ی آنها را در جهت تثبیت جایگاه اجتماعی، تعیین پایگاه سیاسی و تحکیم نقش و تأثیر گذاری در ساختار ملی بسیج کرد. از همین رو بود که زمینه های تئوریک بحث مشارکت سیاسی و عدالت اجتماعی در ذهنیت سیاسی اقوام و اقلیت های مذهبی در کشور شکل گرفت.

آگاهی توده ها به حقوق خویش، شرط اساسی تحول و تکامل اجتماعی است. بروز کم رنگ این آگاهی در دوره ی جدید، به اقوام و گروه های کشور، جسارت عدالت طلبی و جرأت حق خواهی داد و آنها را بر ادامه ی زندگی اجتماعی، امیدواری و پویایی بخشید. اصرار و جدیت بر مقاومت عدالتخواهانه، تصمیمی بود که گروه های قومی در جهت به دست آوردن جایگاه سیاسی و حقوق انسانی خویش اتخاذ کرده بودند. گروه های قومی و اقلیت های مذهبی خواهان روشن شدن جایگاه سیاسی و تعریف موقعیت و امتیازات ملی خود در ساختار حاکمیت کشور شده بودند. این، تحولی عمده در ذهنیت ملی و مناسبات اجتماعی جامعه ی افغانستان به شمار می رفت. از همین رو باید اذعان کرد که این گروه ها ممکن است در این پروسه به پیروزی آنی دست نیابند؛ اما انگیزه و ماهیت اندیشه ی حق طلبی و مشارکت جویی در ضمیر اجتماعی آنها نهادینه خواهد شد.

مناسبات ملی:

چالش ها و دگر دیسی ها

حوزه ها و پیامد های ناهمگونی ساختاری

ساختار اجتماعی ناهمگون جامعه ی افغانستان، چالشی بزرگ را در مناسبات اجتماعی اتباع کشور ایجاد کرده است. «قومیت»، «زبان» و «مذهب» سه عنصر مهم در

تحقق مشارکت سیاسی، ضمن تکثیر اعتماد میان اقوام و اتباع کشور با دستگاه حاکمیت، به یک سان سازی احترام و برخورداری اجتماعی و همانندی و تولید فرهنگ ملی نقشی مؤثر ایفا می کند. وحدت ملی مقوله ای است که با چنین مؤلفه هایی تأمین می گردد و گشایش مجاری اعتماد و اطمینان ملی با تحکیم سازه های وحدت ملی امکان می یابد.

مدعیان حکومت اسلامی از طرح و تأمین حقوق ملیت ها ناتوان ماندند، در حالی که در حکومت اسلامی اولین گزینه، اجرای عدالت اجتماعی، احترام به انسان ها و رفع تبعیض های ناروا بر مبنای نژاد، قوم، زبان و عوامل اتنیکی است. چنان که گفته شد، تصویر و تصور ناخوانا از - مفاهیم علمی و عملی از حکومت اسلامی، رهبران گروه های جهادی را در آستانه ی تشکیل حکومت، به بن بستی بزرگ دچار ساخت. در حکومت اسلامی مورد ادعای این گروه ها، بحث و طرحی مهم مثل حقوق اقلیت ها، جایگاه روشن و تعریف شده ای پیدا نکرد. در صورتی که توجه و تمرکز روی این اصل، می توانست شرط اساسی استقرار و تداوم حکومت دلخواه مجاهدین باشد. بخش مهمی از ریشه ی جنگ های ویرانگر پس از پیروزی را باید در همین عامل جستجو کرد. عدم توجه به اصل مشارکت اقوام و حقوق اقلیت های قومی و مذهبی و اصرار بر تشکیل و تداوم «دولت سهمیه ای» با مشارکت و رضایت احزاب از سوی حاکمان جدید جهادی، تنش ها و بدگمانی های سیاسی را دامن زد و اعتماد و ارتباطی را که در دوره ی جهاد پدید آمده بود، تبدیل به ستیزه جویی ها و بدخواهی های گسترده ی سیاسی و قومی نمود.

اقوام و اقلیت ها و نیز گروه های قومی، خواهان تعریف جایگاه سیاسی و حقوق انسانی و شهروندی خویش در حکومت مجاهدین بودند. تحولات و تطورات سیاسی - اجتماعی به وجود آمده در رفتار و اذهان اقوام، آنها را به موقعیت و صلاحیت اجتماعی، تعیین پایگاه سیاسی و تحکیم نقش و تأثیر سیاسی خویش آگاه ساخته بود. این

مدعیان حکومت اسلامی از طرح و تأمین حقوق ملیت ها ناتوان ماندند،

در حالی که در حکومت اسلامی اولین گزینه، اجرای عدالت اجتماعی، احترام به انسان ها و رفع تبعیض های ناروا

بر مبنای نژاد، قوم، زبان و عوامل اتنیکی است.

عنوان یک آموزه طبیعی به مثابه عنصر مهمی از عناصر جامعه پذیری و فشار روانی در افراد قبیله عمل می کند. شدت و تأثیر این عنصر به اندازه ای است که حتی در ضمیر افراد قبیله، نهادینه شده است. این آموزه در همه اقوام مخصوصاً در میان هزاره ها و پشتون ها از شدت زیادی برخوردار است. تعصب گاهی به صورت دل بستگی شدید به سرحد فدا شدن در راه آموزه ها و پندار های قومی: گاهی در قالب جنون مذهبی و گاه در شکل سمبل سازی زبانی و گاه حتی به شکل حزب پرستی ها و جناح خواهی های منجمد در جامعه افغانستان ظهور کرده است.

ج - زندگی روستایی با فرهنگ، آداب و باور ها و سنت های قبیله ای و نیز پایبندی شدید و سختگیرانه در مقابل ارزش های سنتی که عمدتاً در هر قبیله و تیره ای متفاوت است و فرهنگ قبیله ها را در تعارض و تقابل قرار داده است، عامل موثر دیگر بوده در جهت فاصله افتادگی و فرسایش یافتگی روابط و همسازی های اجتماعی فی مابین اقوام متعدد که آنها را بیگانه و دور از هم نگهداشته است.

د - عدم شناخت و علاقه ی متقابل در جهت بازیابی مشترکات ملی و عدم توافق بر منافع و منابع کلان ملی در میان اقوام مختلف.

بنابر این روابط اجتماعی و متقابل اتباع کشور همان گونه که نیاز های انسانی و خویشاوندی ملی جامعه افغانستان را تامین و مولفه های همپذیری و همانندی اجتماعی را فراهم آورد به استحکام کافی نرسیده است. این برآیند، به خصوص در حوزه های زیست محیطی روستایی که بیش از هشتاد درصد زندگی جمعیت های انسانی کشور را شامل می شود، از شدت زیادی برخوردار است. در روستا ها، ساختار فئودالی از یکسو و تعصبات و تعبدات مذهبی و فرهنگ منقبض قبیله ای، ایلی و طایفه ای از سوی دیگر، زندگی و تعامل اجتماعی را در حوزه ی مناسبات بین القومی شدیداً محدود و محصور ساخته است. (ادامه دارد)

مواقع خاصی از تاریخ، مثل زمان امیر عبدالرحمان خان، که دو گروه قومی پشتون و هزاره به صورت گسترده به رویارویی خونینی پرداختند، در مقطع دیگر به آن شدت و به شکل عربان و گسترده ای بروز نکرده، اما این روابط هیچ گاه بر پایه ی اعتماد متقابل، دوستی و خویشاوندی و خویشتن دارانه نبوده بلکه همواره بسان «آتش زیر خاکستر» عمل کرده که با وزیدن اندک «بادی» روشن می شده است.

سازمان قبیله های اقوام چهار کانه در افغانستان از ویژگی های برخوردار است که عملاً راه تفاهم، ارتباط و مشارکت ملی را به صورت نا بایسته ای سد کرده است. این سازمان با درون ساخت های متفاوت، چند نوع کارکرد مشترک را در روابط و سازه های اجتماعی و فی مابین بروز داده و مایه ی ناشکیبایی و حتی تنش و تعارض در سطح ملی گردیده است:

الف - بسته بودن نظام های قبیله ای، حصار و پرده ای از جو بی اعتمادی و نا هم پذیری را نسبت به محیط و اجتماع قبیله ای بیرون از چارچوبه زیستی آن، بر ذهن و ضمیر افراد یک قبیله القا نموده است. پیوستگی طبیعی - افراد یک قبیله و روابط درونی ساکنین یک زیستگاه مشترک، نوعی سلسله مراتب و قشر بندی های ثابت اجتماعی در داخل سازمان قبیله ای ایجاد کرده که، عملاً ارتباط و تبادل آموزه ها را فی مابین پیروان و بستگان قبایل و طوایف بسته است. این موضوع را زمانی نوعاً بیشتر در می یابیم که بدانیم سازمانهای قبیله ای در افغانستان با همان ساخت بدوی و بسیار بسته اداره می شوند.

ب - وجود و حضور «تعصب» شدید در قبایل عامل مهمی است که مجاری ارتباط و مراوده ی شامل و مطمئن را در میان آنها مشکل ساخته و چه بسا بسته است. تعصب در واقع به صورت یک «روح جمعی» در قبیله در آمده که نوع روابط، خویشاوندی، انگاره ها، مواضع و سلیق و حتی حرکت کلی اجتماعی قبیله را تعیین می کند. تعصب به

جوزجان، سمنگان و بادغیس زندگی می کنند. محیط مجزا و مرزبندی شده، ساکنین خود را با روحیات، باور ها و نماد های خاص و ویژگی های تعیین شده ای پرورش داده که این ویژگی ها به صورت نماد ها و صورت های متمایز و متفاوتی از ساکنان دیگر واحد های جغرافیایی، نمود پیدا کرده است. هر کدام از این ساکنان تحت تاثیر فشار ها و آموزه های محیطی، دارای کاراکتر و شخصیت ویژه شده اند که با شرایط خاص همان محیط تطبیق یافته اند.

تأثیرات متفاوتی که محیط در شخصیت روحی و اجتماعی ساکنین خود ایجاد و القا کرده، ساکنین محیط های مجزا را در نوعی تعارض فرهنگی - اجتماعی در شیوه ی زندگی و آداب قبیله ای، هنجار ها، ارزش ها و نوع آموزه ها، تجربه ها و اندوخته های خاص اتنکی قرار داده است که این تعارضات در گزاره های ذیل تجلی پیدا کرده است:

- بیگانگی فرهنگی، عاطفی و روحی ساکنان محیط های مثلاً قندهار با ارزگان یا بدخشان یا بامیان و بالعکس

- تشدید روحیه ی درون گرایی قومی در ساکنان محیط های مجزا و مختلف.

- احساس نا امنی از جانب ساکنین محیط های پیرامون

- گسترش و تداوم بی اعتمادی ناشی از عدم روابط متقابل بین قومی.

- کنش و واکنش در مقابل فرهنگ و ارزش های قبیله ای محیط های پیرامون و دفاع و واکنش غیر ارادی در مقابل اشاعه و نفوذ آنها.

طبیعت خشن و محصور، روح خشونت، تعارض و ناخویشتن داری را در میان اقوام مختلف افغانستان پرورش داده است. به ندرت اتفاق افتاده که مثلاً یک هزاره ای اهل بامیان به تنهایی و با اطمینان و بدون ترس بتواند در پکتیا سفر نماید. این امر نسبت به ازبک ها و تاجیک ها و پشتون ها نیز صادق بوده و است. گرچه این تعارضات به جز در

آگاهی توده ها به حقوق خویش، شرط اساسی تحول و تکامل اجتماعی است.

بروز کم رنگ این آگاهی در دوره ی جدید، به اقوام و گروه های کشور،

جسارت عدالت طلبی و جرأت حق خواهی داد و آنها را بر ادامه ی زندگی اجتماعی، امیدواری و پویایی بخشید.